

واکنش عشق

«Love Reaction»

علت عاشق زعلت‌ها جداست

محمد صنعتی

روزبهان. «المعات» فخرالدین عراقی، تابرسیم به عرفا و شعرای همیشه عاشقی مانند مولوی و عاشقانه‌هایی از «کلیات شمس» و «حکایت شیخ صنعتان» گرفته، تا «لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد، و ویس و رامین و... بسیاری دیگر.

ملاحدرا از عشق حقیقی و محاجزی سخن می‌گوید. بوعلى عشق در بساط غیرجهه در نقوس و صور نبیات، در نقوس حیوانی و عشق طرفای به صور حسن و عشق نقوس الهیه را شرح می‌دهد. عین القضاة در عشق کبیر (عشق خدا به انسان)، عشق صغیر (عشق انسان به خدا) و عشق میانه (عشق انسان به انسان) می‌گوید. همین عشق میانه است که بوعلى آن را عشق طرفای به خوبی و بیان می‌نماید. و سهروردی آن را در عشق یعقوب و زلیخا به یوسف می‌بیند و مولوی آن را در عشق به شمس تجربه می‌کند. گروهی این عشق را مذموم دانسته‌اند و گروهی دیگر از درک آن عاجز مانده‌اند. برخی آن را نوعی بیماری نفسانی دانستند و بعضی آن را جنونی الهی به شمار آورده‌اند. و اما بسیاری نیز آن را مستودنند. و از فضایل نفسانی خوانند. از آن جمله بوعلى، سهروردی و صدرالملهمین آن را از امور نیک به شمار آورده‌اند تا آنجاکه عین القضا عشق میانه را برای رسیدن به عشق خدا ضروری می‌دانست: «...به فرمودند تا عشق لبلى را يك جندی از نهاد مجنون مرکبی ساختند، تا بخنه عشق لبلى شود، آنگاه بار کشیدن عشق الله را فیول تواند کردن».

فلسفه غرب هم، تعاریف خود را داشتند، گونه گون. افلاطون سه نوع عشق می‌شناخت، یکی عشق هوسیار بود، دیگری عشق خودمدارانه، و سومین عشق والاپس یافته، مثل عشق به عقل یا فلسفه که به عنوان عشق افلاطونی شایان (Platonic love proper) شناخته می‌شود. وی معتقد بود که تنها با رشد مهرمایه (Eros) است که انسان می‌تواند از جایگاه فردودین حواس به عرش فرازین اندیشه صعود کند. بعدها عشق غیر هوسیار انسان به انسان را نیز عشق افلاطونی خواندند. ارسطو در جایی عشق را کوری حس می‌خواند از دریافت کاستی‌های معشوق، و پلوتارک آن را جنون می‌دانست.

اتورنک (Otte Rank) دو نوع عشق را در



مقاله حاضر نوشته دکتر محمد صنعتی نخستین بار در کنگره «افسردگی» بیمارستان روزبه دانشگاه علوم پزشکی تهران (۱۳۶۷) خوانده شده است.

مقدمه و تاریخچه:

رایرت برتون (Robert Burton 1652) در آغاز فصل «ملاتکولی عشق» از کتاب «تشریح ملاتکولی» از اراسموس (Erasmus) نقل می‌کند که وی در مقدمه‌ای بر سرتامس مور (sir Thomasmore) نوشت: «برای یک روحانی صحبت کردن از علامت عشق بسیار جلف و مضحك و بسیار پندار گونه است. تنها برای شاعری عیاش، جوانی حساس و زبانه و عشق زده، یا یک ندبیم درباری زنواره (Effeminate) یا چنین افراد عاطلی مناسب است». با این‌که اراسموس صحبت کردن از عشق را برای اهل اندیشه ناشایست می‌دانست، و با این‌که برتون بنایه گفته خود، در زمانه‌ای می‌زیست که «واژه عشق برای گوش‌های عفیف کراحت آور بود» ولی از طبقه علمی خود دست برنداشت و نوشت «من نباید بخاطر این موضوع بوزش بخواهم و یا اظهار پشمایانی کنم، موضوعی که بسیاری مردان شکوهمند و گرانمایه، کتاب‌ها در مورد آن نوشته‌اند. افلاطون، پلوتارک، پلوتونیوس، ماکریموس،... بوعلى سینا... گزلفون... و بسیاری دیگر، حتا بسیاری از پرشکان... و ادامه می‌دهد... او چرا باید من از نوشتن مطلبی بهسود جوانان گرفتار این موضوع شرمسار باشم؟».

برتون از میان تمامی اندیشمندان فرهنگ ما، تنها، بوعلى را نام می‌برد که «رساله عشق» او مشهور است. اما رساله‌های دیگر اندیشمندان این سرزمین نیز، که به عقیده‌دنی دورئمن Denis De Rougement (Rougement) مهد عشق سورانگیز بوده‌اند. از «مونس العشاق» شیخ اشراق «سهروردی» گرفته، تا جزو دوم از سفر سوم اسفار «ملاحدرا»، «سوانح العشاق» «احمد غزالی»، «در حقيقة و حالات عشق «عین القضا» و «عبیر العاشقین»، شیخ

«مرگ». از این‌رو، دیگر هیچ پژوهشکی بطور جدی به این پدیده‌ها نمی‌پردازد. تا می‌رسیم به چرخش قرن و ورود به قرن بیستم، که فروید هر دو پدیده را موضوع کار خود قرار می‌دهد. مهربانیه (Eros) و مرگمانیه (Thanatos) را، از آن گذشته برخورد انسان را با دو پدیده عشق و مرگ تحلیل می‌کند. در بی او دیگران، از آن میان، اتورنک (Otto Rank) اریک فروم (Erick Fromm)، رولومی (Rollo May)، اریک نومون (Erik Neumann)، بک دومینیون (Jack Dominician)، رابرت جانسون (Robert A. Johnson) جسیکابایامین (Jessica Land Suttie)، بین ساتی (Benjamin Sattie)، ایان ساتی (Ian d. Suttie) و بسیاری دیگر، کم و بیش پدیده عشق را در این فلم‌و شرح داده‌اند.

در مورد مرگ، فروید، علاوه بر آنچه پیرامون غریزه مرگ نوشت، نیز در مورد واکنش انسان در برابر مرگ عزیزان، مقاله «سوگواری و ملاتکولی (Mourning & Melancolia)» را می‌نویسد، و در بی او کارل آبراهام (Carl Abraham) نیز، اما سال‌ها می‌گذرد تا روانپژوهشکی مثل کالین ماری پارکز (Cofflin Murray Parkes)، واکنش آسیب شناختی «دادگاری» (Bereavement) را از حیطه روانکاوی به حوزه روانپژوهشکی بیاورد، و دیگران در بی او، واکنش انسان را در برابر مرگ خود و به هنگام «احتضار» بررسی کردند. ولی همین روانپژوهان آن زمان که به «واکنش عشق» می‌رسیدند، آن را با پی‌اعتنایی و یا با تبسیم تحریرآمیز، بی‌اهتمامی تلقی می‌کردند و یا با برچسبی عام، مثل مشکل عاطفی از آن می‌گذشتند. در حالی که «واکنش عشق» (Love Reaction) از بسیاری مانند واکنش ماتم (Grief Reaction) از جهات مشخصات خاص خود را دارد، که آن را از دیگر واکنش‌ها منتمایز می‌سازد. در جهان غرب معاصر روانپژوهان ممکنست با این واکنش کمتر برخورد داشته باشند، ولی به تحقیق در جامعه ما موارد بسیاری از آن مشاهده می‌شود که شاید ابعاد فرهنگی داشته باشد و از این‌رو در خور توجه.

نه تنها در متون ادبی فارسی و منظومه‌های عاشقانه ایرانی، بسیار به «جنون عشق» پرداخته‌اند. بلکه در عرفان سرزمین ما نیز، مراتبی از «مراتب محبت» را نوعی جنون می‌دانستند. در مقدمه «شرح گلشن راز» مراتب محبت را، از «کشکول شیخ بهائی» نقل می‌کند که سیزده مرتبه است: هوی، علاقه، کلفت، وجود، عشق، شفف، لوعه، لاعج، غرام، جوی، تیم، تبل و هیام، و در همانجا می‌نویسد که ... تیم و تبل و هیام که شبیه جنون است بعد از جوی می‌باشد و این قسم عشق از امراض جسمانی است و نزد اطباء از جمله انواع مرض مالیخولیا می‌باشد.

بنابراین نه تنها «عشق شورانگیز» که نوع

آفرینی که به سیمه سرد زمین پرتاب می‌کند، تا از رویه خشک آن گیاهان سبز برویند، همه زهرآگینند. و در این جاست که عناصر اضطراب آفرین عشق انسانی جای گرفته است.

و سلمان گوید: «چنانکه علت حیات است، همچنان سبب ممات است، هرچند مایه راحت است، پیرایه آفت است». پس عشق، مایه زندگی است و نیز قرین مرگ، زمان نه تنها آن روی سکه مرگ بوده است بلکه آن روی سکه جنون، و مجذون نامش را از این تعبیر گرفته است.

بنابر آنچه آمد، واژه عشق، پدیده‌های گوناگونی را در برمی‌گیرد و معنا و مفهومی یگانه ندارد. از این فراتر، حتاً گاهه بر معانی متناقضی اشاره دارد، که بر طبقی از زندگی تا مرگ و از غایت هشیاری تا نهایت نابهشیاری، فرار گرفته‌اند. از این‌رو ناگزیر می‌باید از مفهوم عام عشق درگذریم و به معانی خاص آن پردازیم.

موضوع بحث در این مقاله، تنها یکی از این مقاهم خاص، یعنی یکی از انواع عشق انسان به انسان است. پدیده‌ای که به آن «عشق شورانگیز»، «یا عشق رومانتیک» می‌گویند. دقیق‌تر بگوییم منظور در اینجا صورتی از آنست که از مرزبینه‌جاری در می‌گذرد. بوعی این پدیده را در کتاب «اقنان»، تحت عنوان «مرض عشق» اینگونه توصیف می‌کند:

«عشق عبارت از مرضی است و سوءهای و به مالیخولیا شیاهت دارد. سبب این بیماری آن است که انسان فکر خود را به کلی به شکل و تصویرهایی مبذول می‌دارد و در خیالات خود غرق می‌شود و شاید آرزوی آن نیز در پدید آمدن بیماری کمک کند. و ممکن است آرزو کمک نکند. ولی این تمرکز فکر متتمدی سبب بیماری می‌شود».

تعريف مشابهی دارد: «عشق بیماری است که مردم آن را خود به خویشتن کشند و چون محکم شد بیماری باشد با وسوس و مانند مالیخولیا و خود کشیدن آن به خویشتن چنان باشد که مردم همه اندیشه اnder خوبی و پستندیگی صورتی بندد و او مید وصل او در دل خویش محکم کند، و قوت شهوانی او را برآن مدد می‌دهد تا محکم گردد».

اما، رابرт برتون، در قرن ۱۷ میلادی، بیماری عشق را نه چیزی شبیه مالیخولیا بلکه به عنوان نوعی از آن، بنام «ملانکولی عشق» شرح می‌دهد. و ۲۰۰ صفحه از کتاب «تشريح ملانکولی» وی به این مبحث اختصاص داده می‌شود.

سه قرن از «ملانکولی عشق» برتون می‌گذرد، و

گویی در حیطه خردمناری (Rationalism) غرب، صحبت از دو پدیده برای اهل علم - و در اینجا صاحبان حرفه پزشکی - شرمساری را موجب می‌شود. یکی پدیده «عشق» و دیگری همزادش

فرهنگ غرب شرح می‌دهد. یکی عشق مسیحی «قهرایزدی» (Agape) است، عشق خدا به انسان، هم‌ردی عشق کبیر عین القضاة، و دیگری «مهرمانیه» (Eros) به تعبیر افلاطون، رولومی (Rollo MAY) چهار نوع عشق را در سنت غرب می‌شناسد. یکی سکس است یا شهوت که آن را «هوسمایه» (Libido) می‌گوییم، دومی «مهرمانیه» (Eros) که فرازان (Drive) عشق برای فرزند زایی و آفرینش است. سومی حب (Philia) یا دوستی و عشق برادرانه و چهارمین، «قهرایزدی» (Agape) و عز (Caritas) عشقی که وقف دیگری است. پیش نمone عشق خدا به انسان.

لئون هربرتوس (Leon herbreus) عشق را اینگونه تعریف می‌کند «عشق احساسی است اختیاری و آرزوی رسیدن به هر آنچه نیکوست». همانگونه که بسou علی در «رساله عشق» می‌نویسد: «پس هر یک از ممکنات بواسطه جنبه وجودی که در اوست همیشه شایق به کمالات و مشتاق به خیرات می‌باشد و بر حسب فطرت و ذات از شرور و نقصان که لازمه جنبه ماهیت و هیولاست منتظر و گریزاند. همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری و جلی که سبب بقای وجود آن‌هاست ما آن را عشق می‌نامیم».

دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم.

«مهرمانیه» (Eores) یونانی نیز زندگی آفرین است. «مهرمانیه»، الهه عشق آمد تا زمین را بسیافریند. آنکه همه سکوت بود، برهوت بود، بی‌جنبش بود. اینکه همه زندگی بود، شادی بود، جنیش بود. «مهرمانیه» همانست که فروید آن را پایه و اساس نگرش خود قرار می‌دهد، مهربانیه زندگی‌مایه است. نیروی زندگی است که همه نیروهای دیگر از آن برمی‌خیزند.

اما آنچه از اسطوره و ادبیات برمی‌آید این است که عشق پدیده‌ای متناقض و ناهمشوند (Paradoxical) است. زندگی‌مایه ای مرگیار.

«عشق یعنی از حد گذشتن دوستی و آن را از ماده عشقه گرفته‌اند. و عشقه گیاهی است که آن را لبلاب هم می‌گویند، هرگاه بر درخت بپیچد آن را می‌خشکاند. می‌گویند چون این حالت برای انسان دست دهد او را رنجور و ضعیف می‌کند و رونق حیات او را می‌برد».

عاشقی پداست از زاری دل نیست بیماری چو بیماری دل علت عاشق ز علت‌ها جداست عشق اسطوره اسرار خداست رولومی می‌نویسد، «اکنون با یکی از ژرفترین و پرمعنی ترین ناهمشوندهای عشق رویارو هستیم، آگاهی از مرگ، دل‌های ما را باز می‌گشاید، تا عشق بورزیم و همزمان عشق احساس مرگ را بیش از بیش با خود به همراه دارد. بیاد آوریم حتا، تیرهایی که ارس با آن‌ها می‌آفیند، این خدنگ‌های زندگی

گم کردنی (Disorientation) در زمان و مکان،
گیجی (Confusion)، درجاتی از اختلال افکار
(Thought Disorder)، توهمات بینایی و شنایی،
اوام حضور میل به فرار و سرگردانی، بی توجهی
به خود و محیط خود، بی قراری، همراه با التماش و
درخواست پاری از هر کس تا او را به مشغوف
برسانند، کاملاً یادآور تابلوی کلاسیک یک شیدای
آشفته حال، گرفتار مالیخولیای عشق بود.

بروید ای حریقان، بکشید یار ما را
به من آورید یک دم صنم گریز پا را

با این که تابلوی قدیمی دیگر که بیوعلی در
قانون آن را شرح می دهد، یعنی گود رفت و خشک
شدن چشم، لاغری مفترط، سخن نگفتن، نخردن و
نیاشامیدن در بین این ۱۹ مورد مشاهده نشد، ولی
لاغری و بی اشتہابی، سردرد و دیگر دردهای
پراکنده، تهوع، اسهال، بیوست، نکره ادار، مثانه
عصبی، خونریزی از بینی، احساس توهدای در گلو،
دردهای جلو قلب و شکایات سوماتیک دیگر
فرابان بردن.

اما در همه این موارد، یک علامت دیگر مشترک بود
و آن مشغله فکری با مشغوف بطور مدام، در تمام
لحظات بیداری و حتا در خواب و رویا، بگونه ای که
حتا آن زمان که می خواستند نیز لحظه ای
نمی توانستند از آن منفک شوند. گویی ماهیتی
وسوسایی دارد. سمع، تکرار شونده که مقاومت در
برابر آن و سنتیز با آن بی حاصل است. بخصوص در
این مورد که گاه لذت گش و گاه موجب رنج و عذاب
است. علاقه عاشق تنهایه ای این موضوع است و
بی علاقه ای به هر چیز دیگر، چشم او از دریجه این
موضوع (آبیزک) به دنیای برون باز می شود، و همه
واقعیات بیرونی را بر اساس این آبیزک دریافت و
تعبیر و تفسیر می کند. این پدیده - یعنی این مشغله
فکری خاص - تنها علامت ضروری است که ما را
به تشخیص این واکنش رهنمون می شود، و سایر
علامت و نشانه هایی که قبل از شرح داده شد، علامت
یک اختلال افسرده ای همراه با اضطراب مشخص و
علامت سوماتیک است. یا واکنش شبیه یک
دادگاری آسیب شناختی، که البته با آن هم تفاوت ها
دارد. هم در سایر نشانه های رفتاری و هم در سیر.
این مشغله فکری با مشغوف، تعین کننده
رفتارهایی در شخص گرفتار واکنش عشق است که
همه گرد این محور و در رابطه با این آبیزک قابل
درک هستند و به این واکنش ویژگی هایی می دهند.
که آن را از واکنش ماتم و یا واکنش به دیگر
رویدادهای ناگوار و سخت منعای می سازند.

۱- رفتارهای جستجوگرانه (Searching) (Behaviour)

فرد نه تنها با آبیزک خود مشغله فکری دارد، بلکه
همیشه در جستجوی اوست به هر کجا که
ممکن است باشد. به هر کس که ممکن است از او
خبری داشته باشد. به هر خبری که ممکن است از

جز یک نفر بقیه شهرنشین بودند. تنها یک زن پدر
خود را در ۴ سالگی از دست داده بود و دوزن دیگر
پدران خود را در سنین ۱۱ و ۱۹ سالگی از دست
داده بودند. در یک مورد پدر و مادر بیمار از هم
 جدا شده بودند و در ۱۰ مورد دیگر، درجاتی از
عدم سازگاری بین پدر و مادر وجود داشت، ولی
هنوخ والدین باهم زندگی می کردند. تنها در یک
سورد سابقه بیماری روانی جدی در خانواده گزارش
شد.

لسمایه های بالینی (Clinical Features)

شروع - شروع علامت نسبتاً تدریجی و زمان
آن را از ۲ هفته تا ۱۵ سال (با میانگینی در حدود ۳
سال) ذکر کردند ولی از آنجا که مشکل بتوان
رفتارهای عاشقانه را از علامت واکنش عشق جدا
کرد، نیز مشکل بتوان گفت که واکنش عشق دقیقاً از
کی؟ و با چه علامت و نشانه هایی شروع می شود.
آنچه را بیمار در موقع رجوع عرضه می کند، درواقع
از شروع این واکنش چیزی به ما نمی گوید. شروع
واقعی، شروع تغییری در خود است (یعنی شروع
تغییرات هویتی، احساسی و رفتاری و نه آنچه ما به
آن علامت و نشانه می گوییم). اما وقتی که رجوع
می کند شکایاتش همین علامت و نشانه ها هستند.
دال بر افسرده و اضطراب (البته بیشتر زندگی یک
عاشق پر از دوره های ترس، اضطراب، رنج و اندوه
و سکوت و تنهایی است. که بین این دوره های
تیرگی، میان دوره های روشن (Lucid Intervals) (R.Burton.)
دیده می شود که در آن شادی و شکوه و سرخوشی
را تجربه می کند، انگار که بر فراز عالم است).

شکایات اصلی که بدون استثناء در هر ۱۹

مورد دیده می شد عبارت بودند از خلق افسرده
دلتنگی، نگرانی و اضطراب، بی خوابی، تحریک
پسیزیری، بی قراری، عدم تمکن حواس،
بی حوصلگی، بی علاقه کی به کار و فعالیت های
روزمره، بی ارادگی و بی تصمیمی، ناممیدی و
درماندگی، و با فراوانی کمتر: انسزا، (۱۸ مورد)،
شردد (۱۷ مورد) تپش قلب (۱۸ مورد) خستگی،
(۱۷ مورد) سرزنش خود (۱۶ مورد) لاغری و
بی اشتہابی (۱۵ مورد) اشتہای متغیر با الفایش
اشتها (۴ مورد) چاقی (۱ مورد) افکار بی قرار، آه
کشیدن، احساس کمبود هوا، تنگی نفس، منگی،
ترس و حساسی (۱۳ مورد) لرزش (۱۱ مورد)
خشونت و پرخاشگری (۹ مورد)، احساس بوجی و
نهی بودن (۷ مورد) فکر و آرزوی مرگ (۵ مورد)،
شک و سوء ظن (۷ مورد) افکار کجباورانه
(Paranoid) و آزار رسیدگی (Persecutory) (۳)
مورد) توهمات بینایی (Visual Hallucinations
(Ideas of) (۲ مورد) در ارتباط با انگاره حضور (presence)
در یک مورد مشاهده می شد.

در یک مورد که دختر ۱۹ ساله ای بود،
روستایی، علامت مشخص پسیکوتیک، همراه با سو

نابهنجار و بیمارگونه آن را در متون پژوهشکی قدیم و
ادبیات و عرفان و فرهنگ این سرزمین می توان
ریدایی کرد. شاید بدین علت دنی دوره های معتقد
است که ریشه های «عشق شوانگیز» را باید در
ریشه های ایرانی آن جستجو کرد.
در حاشیه «رسائل برعالي» (ص. ۱۱) مراتب عشق را
متفاوت ذکر کرده اند، که شامل یا زده مرتبه می شود.
«هوی، علاقه، کلف، عشق، شفف، شفف، جوی،
تیم، تبل، تدل، هیوم».

بررسی ۱۹ مورد واکنش عشق:

این مطالعه یک بررسی توصیفی تحلیلی است.
تحلیل های روانکارانه پدیده با خالت عشق در
متون روانکاری، همانطور که قبل اشاره شد، بسیار
است. اما از زمان راپرت برتون به بعد، یک بررسی
توصیفی در مورد این واکشن، در متون روانپژوهی،
دیده نمی شود و یا من با آن برخوردنداشته ام. مگر
آنچه «دوکلرامبو» (De Cleramboult) تحت
عنوان «جنون های عشقی» (Les delires passionnels)
در سه شکل «ارتومانیاک» (Erotomanique)
ادعایی (Revendication) و
حسادت (Jalousie) شرح می دهد، که از انواع
اختلالات و همی (Delusional Disorders) هستند،
و با آنچه راپرت برتون، «ملانکولی عشق» می نامد،
و در آین تحقیق تحت عنوان «واکشن عشق» مورد
مطالعه قرار گرفته است، کاملاً متفاوتند.

این مطالعه ایست بر ۱۹ مورد، کسانی که یا
خود برای ناراحتی روانی خود به من مراجعت
داشته اند و یا توسط دیگر همکاران ارجاع شده
بودند و یا توسط خوبیشان و نزدیکانشان برای
چاره جویی به کلینیک آورده می شدند.

اطلاعات دموگرافیک

این گروه ۱۶ نفر زن و ۳ نفر مرد را شامل
می شدند. جوان ترین آنها ۱۸ ساله و مسن ترین
آنها ۴۳ ساله، با میانگین سنی ۲۶ سال بودند.
(میانگین سنی زنان ۲۷ سال و میانگین سنی مردان
۲۱ سال بود). در زمان بروز این واکشن ۶ نفر آنها
(در حدود ۱/۴ گروه) متاهل و همه زن بودند. در زمان
مراجعة ۲ نفر از این ۶ نفر از همسرانشان جدا شده
بودند. یک نفر از آنها به دلیل اختلافات فامیلی و
ملده بی، به اجبار رسماً از همسرش جدا شده بود،
ولی بطور بنهانی با او زندگی می کرد. بجز ۲ نفر که
نسبتاً بی پساعت بودند، بقیه از نظر اقتصادی در
طبقه میانه قرار داشتند. از نظر تحصیلی ۱۰ نفر
بودند و بقیه دبیلم یا حدود دبیلم. ۵ نفر پژوهشکی یا
دانشجوی پژوهشکی در این گروه مشاهده می شد.
جالب توجه این که از میان ده نفری که تحصیلات
عالیه داشتند، تنها یک نفر اهل هنر (یعنی نقاش)
بود. و بقیه در رشته های علمی تحصیل می کردند.

مشوق به ناگاه زنده می‌شود و سرخوش، خلقوش پایدار نیست.

سیر و پیش آگهی

همانگونه که گفته شد شروع این واکنش نسبتاً تدریجی است و همراه با علائم و نشانه‌ها و بروز خصوصیات رفتاری و خلقی مشخصی که در مسر رشد خود، گرچه شدیدتر و عمیق‌تر می‌شوند، ولی سبیر آن نوسانی است. نه تنها کارکردهای اجتماعی، شغلی و تحصیلی فرد را مختل می‌سازد، بلکه سلامت جسمی و روانی او را از نظر پیش آگهی، گاه گرچه حاد و شدید ولی در مدت چند ماه خانمه می‌باشد ولی اغلب سال‌ها به طول می‌انجامد. همانطور که گفته شد در موردی ۱۵ سال در جریان بود و هنوز ادامه داشت. بعضی، مانند بوعلی سینا، فکر می‌کردند که وصال چاره کار است. ولی نه تنها پس از وصال، این حالات در مواردی همچنان ادامه می‌باشد، بلکه ممکن است شدت یابد. با بالعکس به تدریج احساس‌های منفی و رفتارهای خصم‌مانه جایگزین آن شوند. از بین این ۱۹ مورد، سه موردی که به وصال رسیدند و با هم ازدواج کردند. ۲ مورد با تنفس و انزجار در مدتی کمتر از یک سال از هم جدا شدند و در مورد سوم، در طول ۱۵ سال همین حالات، با سبیر نوسانی خود ادامه یافت از ۷ مورد دیگر، که رابطه‌ای جسمی و جنسی وجود داشت، در یک مورد پس از این رابطه تنفس و انزجار بروز کرد و در بقیه حالات قبلی یا شدیدتر شد و یا همانطور ثابت ماند.

بعضی دیگر جدایی کامل و عدم تماس را چاره می‌دانند. گرچه این نیز در مواردی کمک می‌کند ولی ممکن است ماهها و یا سال‌ها پس از جدایی گرفتار و اکتشنی شبیه واکنش مatum آسیب‌شناختی

(Pathological Grief Reaction) پاشند (در ۵ مورد این واکنش مشاهده شد). در مواردی نیز گرچه مشوق واقعی است ولی بین آن‌ها هیچ‌گاه یک رابطه عاشقانه عینی وجود نداشته است و عاشق تنها در خیال خود به مشوق مهر می‌ورزد. مانند زنی که ۷ سال عاشق دندانپزشک خود بود، بدون آنکه دندانپزشک از این موضوع خبری داشته باشد و سه سال نزد او نمی‌رفت، اما هنوز عاشق بود.

بعضی یافتن جانشین را چاره و درمان آن می‌دانند. گو این که ممکن است در مواردی کمک کند، ولی نه در همه موارد. زیرا این افراد برای یافتن جانشین در جستجوی الگوی مطابق با اصل هستند که نمی‌باشد و هیچ رابطه دیگری ارضا کننده نخواهد بود. آنچنان الگو و طرح اولیه در ذهن آن‌ها نقش بسته است (Imprinted) و شکوهمند و

عاشق تمامی توجه و محبت مشوق را انحصاراً برای خود می‌طلبند. پس اگر مشوق کوچکترین توجهی به دیگری داشته باشد، یا دیگری به او، با واکنش حسادت آمیز روبرو می‌شود. عاشق در مسیر حسادت، نه تنها به افکار انتقام‌جویانه گرفتار می‌آید، بلکه ممکن است این افکار و احساس‌ها را بعمل درآورد و یا لاقل تهدید به عمل کند. ۱۳ نفر از ۱۹ این احساس را گزارش کردند.

۸- رفتارهای بازیگرانه (Hysterionic)

در آن زمان که عاشق به وصال نمی‌رسد و یا امیال و آرزوهای وی در آن رابطه ناکام می‌ماند. از خود رفتارهای بازیگرانه، پر توقع، دراماتیک و نمایشی نشان می‌دهد. این رفتارها در ۱۲ مورد مشاهده شد. رفتارهای برجهشی بدون فکر، ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی از آن‌ها سر می‌زنند که گاه می‌تواند خطرناک شود. نه تنها برای خود او بلکه برای مشوق. یعنی در عین ایثار و سرسپردگی مفترط، اگر به وصال نرسند ممکن است نسبت به مشوق کینه‌تزویزه رفتار کنند.

۹- بی‌پرواگی (Boldness)

دختری محظوظ، بی‌دست وبا و سریزیر، آنگاه که گرفتار عشق می‌شود، ممکن است چنان کارهای بیباکانه از او سرزنش، شگفت‌انگیز، که در حال طبیعی جرئت آن را نداشت، که حنا فکرش را به ذهن خود راه دهد.

۱۰- خشونت و طغیان در برابر دیگران

اگر در برابر مشوق خاکسار و فروتن و رام است و گاه التناس می‌کند در برابر دیگران ممکن است برخاشگر باشد و طغیان کند. حتاً دست به کارهای خشونت‌بار خطرناک بزند.

۱۱- اقدام به خودکشی

در این مواردی که مورد مطالعه بود، تنها دو نفر اقدام به خودکشی داشتند که بیشتر تهدید آمیز و توجه‌طلبانه بود.

۱۲- فرار

تنها یک مورد با مشوق فرار کرده بود، تا در کشوری دیگر بتوانند با هم ازدواج کنند.

۱۳- بی‌توجهی به خود

هرچند به هنگام دیدار و وصال خود را مطلوب مشوق می‌آراید و به خود می‌رسد، در جدایی و فراق توجهی به خود ندارد و هر عملی در این جهت بیهوده و عیث به نظرش می‌آید.

۱۴- انزوا

عاشق چه در وصال و چه در فراق انزواطلب است و از دیگران دوری می‌جوید و حضور آن‌ها را مزاحم و ملال آور می‌باشد. در آرزوی آن است که همیشه خلوت خود را با مشوق از وجود اغیار خالی سازد. یعنی در وصال همیشه خلوت با او را می‌طلبد و در فراق خلوت با یاد او را.

۱۵- تغییرات ناگهانی خلق

عاشقی افسرده‌دل و پریشان حال، با خبری از

او نشانی داشته باشد. حتاً زمانی که بین آنها جدایی نیست. یکدیگر را می‌بینند ولی حنا وقتی چند ساعتی از هم دور می‌شوند، گاه این رفتار وجود دارد. همانگونه که همسری گرفتار حسادت مرضی (Morbid Jealousy) دربی همسر خویش است، یا مادری به شدت مضطرب، نگران فرزند خویش در این‌ها یک لحظه جدایی هم فراق است و دردنگ. این رفتار تقریباً در تمامی ۱۹ مورد دیده می‌شد.
۲- رفتارهای چسبنده (Clinging Behaviour) این رفتار در آن گروه که مانع برای وصالشان وجود ندارد یعنی باهم هستند دیده می‌شود. یا پس از مدتی فراق بهم رسیده‌اند. عاشق مانند کودکی که مادر گم شده خود را باز یافته است، دائم به او می‌جسید و دامنه را رها نمی‌کند. گویی می‌ترسد مباید، یکبار دیگر نرک شود. بنابراین رفتارش تملک‌جویانه (Possessive) است. این رفتار در ۵ مورد مشاهده شد. در ۶ مورد دیگر آرزوی آن وجود داشت.

۳- رفتار وابسته (Dependent Behaviour)

فرد احساس می‌کند که بدون وجود مشوق نمی‌تواند از عهده زندگی خود برآید. از تصمیم‌گیری عاجز است. در واقع در رابطه با مشوق نفس منتعل را می‌بذرد و تصمیمات در مسائل مهم و جدی و یا حتا جزیی و ناچیز زندگی خود را به وی وامی‌گذارد. اعتنای به نفس و عزت نفس ندارد و خود را در برابر مشوق ضعیف و ناتوان و نادان و حقیر می‌شمارد. این رفتار در ۹ مورد مشاهده شد.

۴- سرسپردگی و ایثار

فرد نه تنها تصمیمات مهم زندگی خود را به مشوق و ایجاد و تحمیل اراده وی را برآورده روا می‌داند بلکه چون سرسپرده‌ای از او اطاعت کامل دارد. ایثار می‌کند و در تلاش است تا به هر رهایی وی را خشنود سازد. بنابراین از خود می‌گذرد و خویشتن را فدا می‌کند. داستان «قلب مادر» اینجرا به یاد آورید. یا درین گروه زنی که برای خشنود سازی شوهرش از وی جدا شده بود تا وی بتواند با زن دیگری ازدواج کند. این رفتار در ۴ مورد مشاهده شد.

۵- تجربه مجدد ارادی خاطرات

فرد در زمانی که با مشوق نیست، ممکن است خاطرات را مجدداً تجربه کند. به رستورانی که او می‌رفته است برود. از مغازه‌ای که او خرید می‌کرده است خرد کند... یا با نفریحات مورد علاقه او خود را سرگرم سازد.

۶- شکوفایی استعدادها و احساس‌های نهفته

گویی عشق، او را می‌رویاند و استعدادهای نهفته‌اش را شکوفا می‌سازد. و در زمان فراق خشک می‌شود. این حالت در ۳ مورد دیده شد.

۷- حسادت

دلخواه است، که به سهولت از لوح خاطر محو نمی شود. توجه به این موارد نشان می دهد که گرچه وصال و فراق بر شدت و ضعف علائم و شکل رفتاری فرد اثر می گذارد و سبیرنوسانی آن را موجب می شود. ولی در بهبود نهایی و با عدم بهبود، هیچ کدام نمی تواند در همه یا حتا اکثرب موارد نقش یکسان و تعیین کننده داشته باشد.

بحث و تحلیل

واکنش عشق فراگرد (Process) ای است که در آن هر بیان فرد دچار دگرگونی می شود تا به آنجا که از «من» خود، برای بگانه شدن با «دیگری»، در می گذرد. چون درین بگانگی با «دیگری» است، یا «دیگری» را به جای من خود می نشاند و با «دیگری» کمال مطلوب عاشق می شود و بحالی «من دلخواه» (Ego Ideal) او می نشیند. یعنی دور زدنی برای ارضاء خویشتن کامی (Narcissism) اوست. برای آنکه بتواند چنین کند، آبیزکت (Idealization) (مععشوق) را «دلخواه سازی» (Idealization) می کند، تا دلخواه و کمال مطلوب او شود. یعنی که واقعیت مععشوق را تحریف می کند. پس آنجه از او (مععشوق) می بینند، واقعیتی تحریف شده و دستکاری شده است. تصویری آراسته به خوبی ها و زیبایی ها و پرداخته از کاستی ها و رشتی ها. یعنی بسیاری چیزها را نمی بینند، و به عبارتی چشم عشق

است. اگر آبیزکت جاودانه بود، و این فراگرد کامل، آن وقت واکنشی نامطلوب و مرگ بار، شاید بروز نمی کرد. اما در این گونه عشق، آبیزکت همبشه در خطر از دست رفتن است و نمی تواند چاره هراس او باشد. هراس از مرگ، مرگبار است و او را به سوی مرگ می راند.

ترس و اضطراب و تردید و احساس نا امنی عاشق، برخاسته از «اضطراب جدایی» یعنی تهدید به از دست دادن مععشوق و از آنجا ترس از مرگ و نیستی است.

شاید بشود گفت که این عشق دوست داشتنی است، نه بر اساس اعتماد که بنیاد بر بی اعتمادی دارد.

«اگر او به عده گویید که دم دگر بیایم همه و عده مکر باشد، بفریبد او شما را» پس عاشق احساسی دوگانه دارد. برخاسته از زندگی و مرگ، جاودانگی و میرایی. بنابراین نه تنها سیر این واکنش نوسانی بین مرگ و زندگی است. که خود را در افسرگی و سرخوشی عاشق نشان می دهد. بلکه مععشوق نیز خود فرامنمود (Representation) این دنیوست. از این روست که مععشوق کمال مطلوب، بعد از سقوط با عدم وصال و جدایی، ممکن است در چشم عاشق به موجودی نامطلوب بدل شود. انگار که دیگر بار شیطانی!

کور است. مععشوق را به کمال می رساند، تا بتواند تصویر کامل را بجای من خود و یا من دلخواه خود می نشاند، دیگر جایی برای من او نمی ماند. گویی از من خود نهی می شود. انگار دیگر منی ندارد. همه دیگریست. یعنی من خود را نمی می کند.

(من نه منم، نه من منم)
چنین می کند تا از مرگ بگریزد و بیمرگی را تجربه کند.

(دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم)

اما با تمامی این تلاش هنوز مرگ بر جاست، و حضورش همچنان احساس می شود. انگویه اش برای چنین تلاشی، هراس از مرگ و نیستی بوده است. پس ترس از مرگ، فرار از (Drive) عشق است و عشق آن روی سکه مرگ. بنابراین اگر زمانی مرگ موجودیت او را تهدید می کرد، اکنون موجودیت آبیزکت (مععشوق) او را تهدید می کند. اگر بورش مرگ به مععشوق کارساز شود و آبیزکت او از دست برود. گویی خود او از دست رفته است. چون از پیش منی نداشت که با از دست رفتن مععشوق، اکنون بماند. مععشوق جان اوست و با از دست رفتن جان، او می بیرد. یعنی که عشق «سبب بقا وجود ممکنات» است، و نیز تیرهای «لارس» که با آنها می آفربیند، همه زهر آگینند. پس عشق «چنانکه علت حیات است، همچنان سبب ممات است». بنابراین می تواند برویاند و بخشانند. زندگی باهی مرگ بار

چاپ اول ۱۳۶۴.

۷- عراقی، فخر الدین، «المعانات». با مقدمه و تصحیح. محمد خواجه‌ی. انتشارات مولی چاپ اول. ۱۳۶۳.

۸- عین القضاة: «تمهیدات» تمهید اصل سادس «حقیقت و حالات عشق» به تصحیح و تحریبه، غفیف عسیران. انتشارات منوجه‌ی. چاپ دوم.

۹- غزالی، احمد: «السوانح فی العشق» از کتاب دو رساله عرفانی در عشق به کوشش ایرج افشار. انتشارات فرهنگ ایران زمین. چاپ اول ۱۳۵۹.

۱۰- لاهیجی، شیخ محمد: «شرح گلشن راز» با مقدمه کیوان سمعیعی. انتشارات کتاب فروشی محمدی ۱۳۳۷. ص پنجم و سه از مقدمه.

1- Benjamine.Jessica.(The Bords of Love) Pantheon Books. N.Y.1988

2- Burton. Robert.(The Anatomy of Melancholy) 6 th, Edit, 1652.The Third Partition.(Love Melancholy) PP.466_ 660. Hen Crisps & Lodo. Floyd.London.

3- De Clerambault.

4- De. Rougement. Denis_ (Love in the Westen World(Translated,by Montgomery Beligion. N.Y. Pantheon Books 1956.

مأخذ فارسی

۱- ابن سینا: «رسائل ابن سینا». «رساله عشق». ترجمه ضیاء الدین دری، انتشارات مرکزی. چاپ دوم ۱۳۶۰- ص ۹۷- ۱۲۲.

۲- ابن سینا: «قانون در طب». کتاب سوم. فن اول. گفتار چهارم فصل یازدهم. «عشق». ترجمه عبدالرحمن شرفکنندی (هزار) انتشارات سروش. چاپ اول ۱۳۶۶- ص ۱۲۵- ۱۳۷.

۳- جرجانی، سید اسماعیل: «ذخیره خوارزمشاهی». باب سوم از جزء دوم گفتار نحسین «اندر عشق». بنیاد فرهنگ ایران. چاپ عکسی از روی نسخه‌ای خطی ۳۰۴. ص ۲۵۲۵.

۴- سقلى شیرازی، شیخ روزبهان: «كتاب عہر العاشقین» هنری کربن و محمد معین انتشارات منوجه‌ی. چاپ سوم ۱۳۶۶.

۵- سهروردی، شیخ شهاب الدین معروف به شیخ اشراق، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی. انتشارات مولی. چاپ اول ۱۳۶۶.

۶- صدرالملأهین، صدرالدین محمدبن ابراهیم (ملاصدرا شیرازی) «اسفار» جلد دوم از سفر سوم. چاپ بیروت ص ۱۵۸ نقل از کتاب «شاعر اندیشه و مشهود» در فلسفه سهروردی. «خوبرویان و عشق طرف». ص ۱۳۶. تألیف دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی انتشارات حکمت،

5- Dominian. Jack. (The Capacity To Love (London. Darton Longman. & Todd. Ltd. 1985.

6- Freud Sig

7- Fromm _ Erich (The Art of Loving) London. Unwin Paperbacks. 1976.

8- Herbreus. Leon. In (The Anatomy of Melanchely).burton. Robrt. London. 1652.

9- Johnson. Robert. A. (The Psychology of Romantic Love) Arkana Paperbacks. Routledge & kegan paul Ltd. London 1987.

10- May. Rollo. (Love and will). Dell Publishing Co. INC. N.Y.1974.

11- Neumann. Erich. (Amor and Psyche). Pantheon books. N.Y. 1963.

12- Parkes, Colin Murray. (Bereavement) Penguin Books. Ltd. London. Rep 1976.

13- Plato.

14- Rank. Otto. (Tow kinds of Love) in (Beyond Psycholosy) Dover Publishing INC.N.Y.1958.

15- Suttie. Ian d. (The origins of Love and Hate). Free Association. Books. London.1988